

افق روشن

احمد شاملو

سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن نوروز ۱۳۵۷
در جشن عید سازمان دانشجویان ایرانی در

نیویورک عضو کنفدراسیون جهانی CIS

دوستان خوب من

ظاهراً سنت بر این است که در نوروز جامه نوبیوشند ، خانه خود را بیارایند و سپرایند ؛ کرد و غبار آن را برویند ، به دیدار بستگان و خویشان بروند ، با سبزه و گل و شیرینی از یکدیگر استقبال کنند ، لب ها را پر خنده نکهدارند و با تبسم مهر آمیز به روی یکدیگر بنگرند ، دشمنی عا و دلازدگی ها را به دور افکنند ، یکدیگر را ببوسند و مهر بورزند ، عقیقه بدهند و هدیه بگیرند و آغاز سال نو را به یکدیگر تبریک بگویند . این ، آئین سنتی نوروز ما بوده یا هست . البته این آئین فلسفه شی یا توجیهیاتی هم برای خودش دارد . اما من هر وقت به این رسوم فکر می کنم به یاد حکایت غم انگیزی می افتم که یکی از دوستانم به مناسبتی برایم نقل کرده است .

آن دوست حکایت می کرد که یک سال ، در کرمان نیمی تابستان ، پدرم به دلیلی تصمیم گرفت قسمتی از ساختمان خانه را بکوبد و دوباره بسازد . - منشی کارگر و استاد بنا آوردند ، آن قسمت خانه را کوبیدند و دوباره ساختند ؛ دیوارها را بالا بردند و سقف را با تیرهای چوبی و حصیر پوشاندند و بالاخره وقت اندود کردن پشت بام رسید .

این قسمت از کار ، یعنی کاهگل کردن پشت بام ، بخصوص برای کارگری که اصطلاحاً به آن ناه کس می گویند کمر شکن ترین قسمت کار است . در نظر مجسم کنید که این کارگر ، بدون لحظه شی آسائش باید از اول آفتاب تا ظهر که نیم ساعتی برای خوردن یک لقمه نان کار را متوقف می کند ، و از بعد از ناهار تا شام نروب ، در سه ، مثل مورچه شی که لاینقطع برای بردن دانه به لانه می رود و شتابان بر می گردد ، در دل آفتاب کویری تابستان خشک و سوزان ایران بسی وقفه در حرکت باشد ؛ آن ناه نخاله ، گل کشی را بگذارد روی کولتر ، بر حسب بلندی دیوار از نردبانی لنگر دار و غیر قابل اطمینان بیاید پائین ، برود کنار محلی که گل آمیخته با گاه را آماده کرده اند ، ناه را بگذارد زمین ، بیل را دست بگیرد ، گل سفت چسبناک را بریزد تسوی ناه ، ناه را که این بار سنگینتر به راستی کمر را می شکند دوباره بردارد بگذارد روی شانه اش ، فاصله تا پای نردبان را طی کند ، عرق ریزان و نگر زنان از نردبان به آن بلندی و خطرناکی با بار به آن سنگینی برود بالا ، ناه را ببرد پای کار خالی کند ، دوباره برتر دارد و برگردد و ، باز ، روز از نوروزی از نو . . . یعنی درست تحمل کبوتر پروته در اساطیر یونانی .

پروته یکی از خدایان اساطیری یونان بود . بر اساس میتولوژی یونان باستان ، پروته

خبرخواه آدمیان بود و چون خدایان دیگر انسان را از آتش محروم نگه داشته بودند، پرومته به قولی راز آتش را از کوه المپ و به قولی دیگر مشعلی را از جنیر سوزان خورشید ربود و در اختیار انسان نهاد. - این یکی از زیبا ترین، عمیق ترین و پر معنی ترین بخش های اساطیر یونان است که متأسفانه مجال آن نیست که اشب به تجزیه و تحلیل. چسب تسمبولیک یا تخیلی آن بپردازیم، همین قدر عرض می کنم که زئوس - خدای خدایان - از این نافرمانی پرومته سخت در خشم شد، به فرمان او خدایان دیگر انجن کردند، پرومته را خائن شمرند و کیفری خوف انگیز بر او مقرر داشتند: کیفر پرومته این بود که الی الابد در کوه های قفقاز بر صخره بی زنجیر نشود و هر به چند گاهی کرکسی بیاید به ضرب منقار خود سینه او را از هم بدرد و جگرش را پاره پاره کرده بخورد و جگرش از نو برآید و باز کرکس بیاید و... الخ. - صحبت در این بود که - کارگر ناوه کتر در واقع همان کیفر پرومته را تحمل می کند. اگر پرومته، افسانه بی راز آتش را با آدمیان در میان نهاد و بدین جهت به جنان کیفر بی رحمانه بی محکومیت یافت، کارگر ناوه کتر عالم واقعیت از آن رو به چنین کیفر استخوان شکنی محکومیت پیدا کرده است که لذت پناهدن به سایه و سریناه را به هنوعان خود تقدیم می کند.

باری، دوست من می گفت آن روزها بچه ده یازده ساله بی بودم بی فکر و بازیگوش و البته سطحی. نو درگاهی یکی از اتاق ها نشسته بودم و رفته بودم تونخ این کارگر ناوه کتر که کار عجیبی می کرد: هر دفعه، وقتی از نردبان پائین می آمد و ناوه خالی را از گل برمی کرد، پیش از آن که برش دارد بگذار روی شانۀ اش و راه بیفتد، زیر چشمی این درو آن درس را می پائید که کسی نبیند، بعد به سرعت بند تعانثر را وا می کرد، کره شلی به اش می زد و مناره را برمی داشت... کره شل را طوری از روی حساب می بست که وقتی به بالای نردبان می رسید کم و بیش تعانثر پائین افتاده بود. این بود که بالای نردبان ناوه را می گذاشت زمین، تعانثر را بالا می کشید، بندش را سفت می کرد، و ناوه را برمی داشتی بود پس دست او ستای بتا خالی می کرد و دوباره برمی گشت و همان شل کن سفت کن را از سر می گرفت.

دوستی که این خاطره را برای من نقلی کرد گفت ده یازده ساله از این ماجرا گذشت تا من توانستم به حکمت کار عجیب آن ناوه کتری ببرم، و آن، روزی بود که ما را - هنگامی که در راه نظام اجباریم را طی می کردم - گروهیان مان مجبور کرده بود برای تنبیه صد و پنجاه تا شنو برویم، و من، آن آخر سری ها، همه اش بی فرصتی کشتم که گروهیان رویش را بر گرداند بلکه

بتوانم يك لحظه ، فقط يك لحظه کوتاه ، سینه یا سر زانو هام را بگذارم زمین . - و درست در همان لحظات خستگی و ناتوانی بود که حکمت بالغه ، کار عجیب آن ناوه کبر برایم آشکار شد : ناوه کبر بینوای خسته ، این کلک را برای آن جور می کرد که بالای نردبان ، به پیهانه سفت کردن بند تعبیر بتواند یک لحظه ناوه سنگین گویا زمین بگذارد ، نفسی بکشد ، و از زیر آن باری که عرقریزان و خسته از پانزده بیست پله نردبان بالا کشیده بود یک دم کمر راست کند !

من هر وقت به سنت شادی های نوروزی فکر می کنم بی درنگ آن لحظه راحت بانر ناوه کبر برایم تداعی می شود : يك دلخوشکنك موقت . يك لحظه فراغت دروغین . . . ملتی که قرن هاست به کارگل واداشته شده ، به عقیده من در این آئین نوروزی ، در این جشنی که از فرط زورکسی بودن غم انگیز است ، همان ، بند تعبیر را سفت می کند . مجالی سنتی برای يك جور خوشی کلیشه ای فلاپی سنتی . وگرنه به راستی کدام نوروز ؟ اگر نوروز به معنی نوشدن کهنه هاست ، ما مردم در طول قرون بی شمار ، با هر سال نو قدمی دیگر به سوی اعمال کذاب متعفن تاریخ سراسر بیدار و خون و وحشت خود برداشته ایم و دست کم امروز هنوز کهنه ئی را نو نکرده ایم . و اگر نوروز به معنی آغاز دورانی دیگر است آن دوران دیگر - اگر چه سرانجام فرا خواهد رسید و همین امیدواری قاطع است که به مبارزه ما نیرو می رساند - هنوز فرا نرسیده ، هنوز از قوه به فعل در نیامده است .

ایرانیان باستان رسمی داشته اند به نام فروردگان (یا بهتر و درست تر بگویم ، فروردگان ، که واژه ئی پهلوی است به معنی پنج روز آخر سال) . فروردگان که ده روز طول می کشیده و در پایان سال گرفته می شده در حقیقت روز های عزادار مانم بوده است نه جشن و سرور . - ابوریحان بیرونی در کتاب مشهورش آثار الباقیه درباره همین رسم که دست کم در زمان او هنوز در سغد (حدود سمرقند) رواج داشته است می نویسد " در انتهای ماه دوازدهم ، اهل سغد برای اموات قدیم خود کریمه و نوحه سرایی کنند و برای مردگان خوردنی ها و آشامیدنی ها گذارند . - اگر ما فقط در سی آئیم که سنتی را زنده بداریم ، شاید بهتر باشد که امروز تا هر نوروز دیگری که این رژیم ضد انسانی حاکم بر مقدرات ماست به آئین فروردگان عزا بگیریم نه جشن ، و عم بخوریم نه این که شادی کنیم :

مانم بگیریم برای آن گروه انبوه از جوانان مان که بهترین و شایسته ترین فرزندان خلق ما بوده اند ، و در سالی که گذشت نیز همچون سالیان پیش در راه ترمیم فرا رسیدن نیروزی که

که هنوز نیامده است ، بی دریغ خون گرشان را نثار کرده اند .

مانم بکیریم برای وطنی که با اندازان سرمایه داری بر سر بازارهای جهان همدمون کمزگی

اسیر به حراجتر شد اشته اند .

مانم بکیریم برای وطنی که امید نجاتش را در ما یافته است و ما مناسفانه آنچنان پراکنده ایم

که خانه را در آتش رها کرده ایم و بر سر این که فرو نشاندن آتش حق من است یا تو ، بر سر این

که آتش را به آب باید فرو نشاند یا به خاک ، بر سر این که از کدام سو بهتر است به آتش

حمله برده شود یا یکدیگر در مجادله ایم . در برابر یکدیگر صف کشیده ایم و کربان یکدیگر

را گرفته ایم و به یکدیگر جنودندان نشان می دهیم بر سر این که پسر از فرونشاندن آتش ایوان

خانه را روبه کدام جهت بنا کنیم و بام خانه را شیروانی کنیم یا کاهگل ، - و حریق ، بسا

استفاده از این فرصت ناب ، بی امان در کار سوختن است و خاکستر کردن و به نابودی

کشاندن . فراموش کرده ایم که به هنگام وقوع حریق ، نتیجه آشکار بحث حق و باطل مجال دادن به

لهیب آتش است که بی سرخر تر بسوزاند ، هم حق تو را و هم باطل مرا . و فراموش کرده ایم

که اگر من و تو در این خانه زندگی می کنیم فرو نشاندن حریق حق هر دوی ما ست زیرا حریق

دشمن مشترک هر دوی ما ست . و فراموش کرده ایم که چون حرقی در کیرد هر کس می باید به

قدر توانائی خویش و یا هرچه در اختیار اوست به نبرد با آن برخیزد . و فراموش کرده ایم که

اختلاف نظر بر سر این که ایوان خانه را کجا بنا کنیم نباید مانع آن شود که نخست به اتفاق بر

شعله های آتش بتازیم .

نکته جالب این است که پاره بی از ما ایرانیان خارج از وطن یکسره از خاطر برده ایم که

مجموعه فعالیت های ما - هرچه هست و در هر خطی که هست - به طور قطع می باید بسا

عمل جنبه در داخل مرزهای کشور هماهنگی داشته باشد و بدان یاری برساند . . . عمل

انقلابی فقط تبلیغ فلان یا بهمان نحوه تفکر نیست و تئوری ها و جهت گیری ها و تلقیات ما اگر

نتواند به عمل انقلابی درون مرزی مدد رساند و اگر تامل بر امکانات عقلی درون مرزی قابل

تطبیق نباشد ، حتی اگر منطقی و مجاب کننده نیزه نظر آید باز همدمون تصمیم موشان به

بستن زنجوله بر کردن کربه بی حاصل و بی ارزش خواهد بود . چیزی خواهد بود مجرد و مطلق و

لاجرم بی معنی ، چرا که ناجا و غیر عقلی است و در شرایط زمانی و مکانی خود کارسردی

ندارد . اگر ما همه در دل شبی سرد و توانی در بیابانی کیر افتاده باشیم و در حالی که

فوری ترین نیازمان فراهم کردن تشویق‌ها و سرپناهی است که شب را در آن بندرانیم من بران باشم که به شما گروه مهندسه ندان ثابت کنم که در مثلث قائم الزاویه مجذور وتر مساوی مجموع مجذور دو ضلع دیگر است یا خوردن زرد جو به باعث بروز سرطان معده می شود، شما کاملا حق خواهید داشت که در سلامت عقل من شک کنید و یقین داشته باشید که من بنده بالاخانه را اجاره داده ام، در صورتی که خوب واقعا هم مجذور وتر مساوی مجموع مجذور آن دو ضلع دیگر است و به هزار دلیل ثابت شده که زرد جو به سرطان معده می دهد. آنچه ما در خارج از مرزهای وطن - مثلا در این جا، در آمریکا، در این شهر و در این سالن بگوئیم - اثر نتواند با شرایط مبارزه و امکانات مبارزاتی درون مرزی ما مطابقت کند که به باد زدن است و آب در هاون کوفتن.

پاره ثی از ما چنان دور از واقعیات اندیشه می کنیم که وقتی کسی به سخنان ما توجه کند لامحاله به این نتیجه می رسد که تا کنون به اشتباه گمان می برده است که مبارزه " نبود" ملت ایران با رژیم غیر ملی خود در داخل مرزهای ایران صورت می گیرد، یعنی در شرایط اختناق و تجاوز پلیسی و نظامی و در فضای رباکاری های سیاسی نوع زار زدن اثنی که ضنا و قبحانه از سوی " جیمو کراسی " امپریالیسم آمریکا و آقای کارتر - دلقک جدید نصابیتر پهلوان کجلی و اشنگتن - نیز تائید می شود. . . هر که بشنود با خود میگوید " نه بابا، من تا حالا اشتباه می کردم ". سنکر اصلی مبارزه در خارج از مرزهای کشور است، از عراق تا پتل پورت؛ و اگر انقلاب در ایران به نتیجه نهائی نرسیده برای آن است که مبارزان داخلی نمیتوانند تا کثیکی اتخاذ کنند که با شرایط مبارزاتی انقلابیون ایرانی خارج از مرزهای وطن تطبیق کند.

برداشت های پاره ثی از ما چنان دور از واقعیات است که هر که شعار امامان را بشنود حق خواهد داشت تصر کند اصل سهاله مبارزه با رژیم در شرایطی که رژیم فراهم آورده نیست؛ سنکر اصلی انقلاب اینجا است، از سیاهگل سوئد تا دونقوز آباد استرالیا. خطوط مبارزه را ما تعیین می کنیم و مبارزان داخلی بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی ما فعالیت می کنند، و مشکل اصلی هم در حقیقت مشکل رژیم است که چگونه باید به این نقاطی که ما سنکر گرفته ایم لشکر بکشد و مبارزه ضد انقلابیتر را با شرایط سیاسی اجتماعی ما تطبیق بدهد و مثلا الان اینجا در این سالن با ما بجنگد!

پاره ثی از ما چنان عمل می کنیم و چنان سخن می گوئیم که پنداری مشکل ایران از لحاظ

تئوری به کلی حل شده است ، چون ما به راحتی آب خوردن رژیم را در ذهن خود محکوم و ساقط کرده ایم ، و اکنون بر عهده توده های مبارز داخل کشور است که آکسیون انقلابی خود را بر شرائط و ذنیات ما تطبیق دهند و راه انقلاب را بر اساس تلقیات ما هموار کنند و آن را از قوه به فعل در آرند . - فقیر زاده بی چیزی می گفت به زودی قرار است با دختر بزرگترین سرمایه دار شهر ازدواج کند . رفیقتر با تعجب پرسید آخه چطور ؟ گفت خیلی راحت و بسی درد و سر پنجاه درصد از اصل قضیه رضایت من و خانواده ام بود که حاصل شده . می مانند پنجاه درصد دیگر که رضایت دختر و خانواده اوست ! - اما روح عبید ، رند در بسه در زاکان ، شاد باد که کم از هفتصد سال پیش لطیفه شی نوشت که گوئی در آن از فراسو های زمان به ما ، به پاره شی از ما ، اشاره می کرده است .

می گوید " یکی پرسید قورمه به قاف کنند یا به غین ؟ گفت ای برادر ، قورمه نه به قاف کنند نه به غین ، قورمه به گوشت کنند ! " است انکار عبید می خواسته به ما بگوید که انقلاب بسا تئوری صرف عملی نمیشود ؛ تئوری را باید با شرائط و امکانات انقلابی وفق داد .

این اواخر در تحلیلی از حوادث اخیر کشور دیدم به کسانی که در ایران ساله نجاب و رژیم به قانون اساسی و دیگر قوانین موجود کشور را عنوان رستمک حملات خود به شاه و دارو دسته او و مدرک افشای فریبکاری موسوم به کارت ریسیم و حقه بازی بی شرمانه کارتر در ساله حمایت از قوانین و حقوق بشری قرار داده اند این وصله چسبانده شده است که اینان می خواهند بدین بهانه رژیم سلطنتی را پایدار و برقرار نگهدارند .

این گونه تحلیل ها درست همدان دقیق همان مثل همیشه " از کنار کود ندای لنگش کن در دادن " است . این درست بدان می ماند که ما ، از سرب خیری و بی اطلاعی بسا شکم سیری و یا فقط و فقط اظهار لحنیه ، بدون توجه به این حقیقت مسلم که نقطه حرکت هر جنبش توده شی مسائل مشخص صنفی است ، موج اعتصابی را که مثلا به بهانه کمبود مزد از فلان کارخانه ، فلان شهر ایران آغاز شده و به کارخانه های دیگر سرایت کرده است محکوم کنیم و دلیل بیاوریم که این اعتصاب نقشه عمالماواک است ؛ این اعتصاب را راه انداخته اند تا دولت مزد کارگرها را زیاد کند و از این طریق جلو مبارزاتی را که می تواند شعار های اصولی تری از قبیل سیردن کارخانه ها به شورای کارگران و یا روی کار آمدن حکومت کارگران و کشاورزان داشته باشد بگیرد . من به خود اجازه نمی دهم که بگویم چنین تحلیل هائی ، در این شرائط ، نخطئه

شعارهائی است که طی سال گذشته عملاً توانسته است نیروهای توده شی بیشتری را به میدان ببرد و در عین حال چنان واقع بینانه عنوان شده است که توانسته دست و پای رژیم را عملاً تسویست کرد و بگذارد و شاه را به تلاش‌های مذبحخانه وا دارد . ولی می توانم این سوال را مطرح کنم : در حالی که دشمن بی شرم ملت ما با اختراع دستاویزهائی از قبیل ارتجاع سرخ و سیاه و اتحاد نامبارک آنها سعی می کند در برابر افکار عمومی جهانیان اقدامات سبعانه و خونریزی‌ها و تجاوز به آزادی‌های فردی را که شیوه خاص کشورداری اوست توجیه کند ، آیا نتیجه مسلم صدور این چنین احکامی عملاً کزک دادن به دست رژیم نیست تا راحت تر حلقه طنابش را سخت کند ؟ در این هنگام که ملت ما به اتحاد همه نیروهای خویش نیاز فوری تری را احساس کرده است آیا صدور این چنین احکامی عملاً قیچی گذاشتن و بریدن رشته هائی نیست که فعالیت‌های نیروهای مختلف العقیده توده ملت ما را تحت شعارهائی که منطق جهانی دارند و افشاگر چهره زشت و فریبکار مدافعان رژیمند یک کاسه می کنند ؟ و سرانجام ، آیا صدور چنین احکامی نشانه بارز این حقیقت عم انکیز نیست که کسانی از ما واقعا صدامان در نهایت بی مسوولیتی به قول معروف از جای گرم در می آید ؟

x x x

از مطلب دور افتادیم . سخن بر سر نوروز بود . بگذارید ببینیم نوروز چیست .
اولا همه فرهنگ های فارسی - از آنسراج و رشیدی و جهانگیری و نظام و برهان قاطع تا لغت نامه دهخدا - درباره نوروز نوشته اند جشنید - که در ابتدای جم نام داشت - سیر عالم می کرد ؛ چون به آذربایجان رسید فرمود تختی مرصع بر جای بلندی رو به جانب مشرق بگذارند ، آنگاه بر فراز آن تختجای گرفت و نواح مرصعی را که آماده کرده بود به دست خویش بر سر نهاد . همین که آفتاب طلوع کرد و پرتو بر آن تاج افتاد شعاعی در غایت درخشندگی پدید آمد . مردم از آن شاد شدند و گفتند این روز نو است ، و هم از آن روز گمه شید را نیز بر نام جم افزودند و جم را جشنید خواندند ، چرا که شید به پهلوی شعاع را گویند ، و رسم نوروز از آن هنگام پدیدار شد .

فردوسی هم که خدایناتک و دیگر منابع و کتابهای پیش از اسلام را برای شاهنامه مسود استفاده قرار داده درباره نوروز و پیدایش رسم " نوروزی گرفتن " همین عقیده را ابراز کرده است :

به قرکیانی یکی تخت ساخت
جه مایه بر او کوهر اندر نشاخت
جهان انحن شد بر تخت او
فرو مانده در قره بخت او
به جشید بر کوهر افشاندند
مر آن روز را روز تو خواندند ،
چنین روز فرخ ، از آن روزگار
بمانده از آن پادشاه بادگار .

اگر بخواهیم بخت افسانه‌ی و اساطیری شاهنامه را با واقعیت‌ها، اریخی مقایسه کنیم ، جشید همان کوهر است که به فرمان پسر رضا خان یالانی سواد کوهی می تواند آمده بخوابد حسون ایشان با تمام قوا مشغول جیاول ملی هستند ؛ و من هر چه فکر می کنم به این نتیجه می رسم که اگر این روز به مناسبت آغاز فاجعه‌ی جشن گرفته شده است ، که دو هزار و پانصد سال است بر خلق های ایران گذشته ، نه فقط مطلقا جشن گرفتن ندارد ، بلکه بهتر است به عنوان نا مبارک ترین روز سراسر تاریخ ایران روز عزای ملی اعلام شود .

ثانیا بسیاری از اسناد معتبر تاریخی نشان می دهد که در دوره ساسانی ها ، یعنی آخرین دوره سلطنتی ایران پیش از اسلام که بساطت با حطه اعراب به ایران بر چیده شد ، نوروز را بعنوان روز اول بهار جشن نمی گرفته اند بلکه این کلمه را به روزی اطلاق می کرده اند که هر يك از پادشاهان این سلسله به سلطنت رسیده بوده . به عبارت دیگر ، هر کدام از جانوران این سلسله که به سلطنت می رسیده همان روز را برای خلق آله جدا سال و جدا تاریخ بر سر می داده . مثلا تاریخ بزد کردی داشته ایم که جداش جلوس بزد کرد - آخرین پادشاه ساسانی - بوده و نوروزش صادی بوده است با شانزدهم ماه حزیران رومی یا قیصری (که ماه حزیران ، شروع با شانزدهم ژوئن یا جون مطابق بوده که با تقویم خودمان می شود ۲۶ خرداد) ، به این ترتیب ، در عهد بزد کرد و مطابق سال بزد کردی ، یازدهم نیرماه را به عنوان نوروز جشن گرفته اند . البته شما این موضوع را جایی ننویسید ، چون ممکن است خیرتر درز کند و يك وقت نوروزنامه های وطنی ببینید که نوشته اند يك اصلاح تاریخی دیگر نیز به وسیله رهبر خردمند ایران صورت گرفته و آن این است که از این به بعد ایرانیان باید روز منجوس ۲۵ شهریور را به ... آن نوروز

جشن بگیرند !

باری ، این تقویم یزدگردی ، پس از هجوم اعراب به ایران همین جور به قوت خود تریساقی ماند ، اما چون در این تقویم کبیسه را به حساب نمی آوردند هر چهارسالی یک روز عقب می رفت ، چنان که نخستین نوروز تقویم یزدگردی که با یازدهم تیرماه مصادف بود در سال ۳۹۲ هجری با اول حمل یا فروردین مصادف شد .

در سال ۶۱۷ هجری قمری ، منجمین ایرانی سال شمسی را به نحوی که امروز هست حساب کردند و ترتیب دادند . به این شکل که علی الاصول سال را ۳۶۵ روز حساب کنند ، اما چون دوره سال شمسی پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه و چهارصدم ثانیه بیش از آن است قرار گذاشتند هر چهارسال یک بار ، ماه اسفند را که معمولا ۲۹ روز است سی روز حساب کنند (که این یک روز اضافه چهارسال یک بار را کبیسه می نامند) و این قرار را گذاشتند تا نوروز سر جای خود تریمانند و باز هوای سفر به گله اثر نزنند و راه نیفتد . و چون این اصلاح تقویم در زمان سلطنت سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی صورت گرفت به سال جلالی موسوم شد . ملاحظه می فرمائید که پادشاه ها عادت دارند که همه چیز را بدزدند و به نام خودشان به ثبت بدهند ، حتی دسترنج منجمان را ، و این امر فقط جزو استعداد های ذاتی رضا خان و کره اثر نیست . نکته با مزه شی یادم آمد که بد نیست در حاشیه عرایض برای انبساط خاطر شما عرض کنم :

ابو عثمان عمرو بن بحر ملقب به جاحظ ، در کتاب منروفتر - المحاسن والاضداد - به یک رسم عجیب مربوط به نوروز اشاره می کند و آن این است که هر وقت نوروز به شنبه می افتاده ، پادشاهان عظیم الشان ایران دستور می داده اند یهودیان را چهارهزار درهم سرکیسه کنند . . . باید بگویم که براستی صد رحمت به کفن دزدان قدیم ! چون ما به دوره خودمان دوتا پادشاه را دیدیم که برای شان یهودی و مسلمان و شنبه و جمعه و نوروز و غیر نوروز هیچ تفاوتی نمی کند و فی الواقع هر جور و هر جا و هر وقت که دست شان رسید مردم را سرکیسه می کنند . مثلا یک بار - اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۳۸ یا ۳۹ - همین اعلیحضرت قدر قدرت محمد رضا شاه پالانی صبحی که از خواب بیدار شد شهردار محترم تهران را احضار کرد و دستور داد شهرداری تهران بی درنگ کاخ سعد آباد را به مبلغ ناچیز ۲۸۵ ملیون تومان از ایشان بخرد (به نظرم این جور افکار شعشع شب ها تو خواب به اثر الهام می شود) ، و بعد از آن که شهرداری کاخ سعد آباد را خرید دستور فرمودند قباله همان سعد آباد را ، شهردار

محترم تهران، به عنوان هدیه ناقابل قاطبه، اهالی شاه پرست تهران خدمت ایشان تقدیم کند! -
این رسم نیز هنر اقتصادی شاهانه، تا شما باشید و دیگر فکر نکنید در آمد سالیانه ایشان فقط
همان دوازده و نیم درصد ناقابل است که از فروزن نفتایران به جیب بی زنند یا ده ها ملیون
دلار ناچیزی است که از فروشندگان نانک و توپ و ترقه و پاچه خیزک حق دلالی می گیرند .

برگردیم سر مطلب :

یکی دیگر از رسوم نوروزی آئینی بوده است که باز همین جاحظ بدان اشاره می کند : می
گویند بیست و پنج روز پیش از فرارسیدن نوروز، در صحن دارالملك (یعنی کاخ شاهی) دوازده
ستون از خشت خام برپا می داشته اند و روی هر کدام از این ستون ها چیزی می کاشته اند .
روی یکی گندم ، روی یکی جو ، روی یکی برنج و همین جور باقلا و ارزن و ذرت و لوبیا و نخود و
کنجد و ماش و دانه های دیگر ، و اینها را نمی چیدند تا روز ششم فروردین . کاشت این دانه ها
منباب تغال صورت می گرفت ، یعنی باور داشتند هر کدام از این ها که خوب تر سبز بشود محصولش
در آن سال فراوان تر و با برکت تر خواهد بود . و این رسم سبزه انداختن که امروز هم مرسوم است
در حقیقت دنباله همان رسم قدیمی است .

خوب ، اگر قبول کنیم که ریشه رسم سبزه انداختن برای نوروز همین تغال در امور کشاورزی بوده ،
الحمد لله به برکت انقلاب سفید شاهانه دیگر زحمت این تغال بیهوده هم امروزه از کرده ملت ایران
برداشته شده ، زیرا به برکت اصلاحات ارضی شاهانه و سیاست مستقل ملی شاهانه دیگر امروزه
روز اصلا چیزی به اسم کشاورزی در ایران وجود ندارد . روستائیان مان همه ترقی کرده اند
آمده اند به شهرها ؛ يك مدت که زمین بازی و بساط بساز و بفروش (و بقولی بساز و بنداز)
رو به راه بود فعلگی کرده اند و حالا که تقی آن کار در آمده و کار دیگری هم نیستند خیلی
راحتگدائی می کنند و از شخم کردن و بیل زدن و آبیاری کردن خلاص شده اند . دولت علییه
هم خیلی راحت کشتی کشتی گندم از امریکا وارد می کند تا چشم ملت شریف ایران چهار تا ، قدر
شاهنشاه عظیم الشان و رهبر خردمندش را بداند و حساب کار دستش باشد که اگر يك روز نانشر از
آمریکا و کوششش از استرالیا و نخودش از ترکیه و پیازش از جهنم دره نرسد آن وقت است که شانه
عاقبت را بی داند و معنی جزیره ثبات را می فهمد و حالیش میشود که کره کجا تخم می کند .
امیدوارم مفهوم عمیق سیاست مستقل ملی شاهنشاه را کاملا درك فرموده باشید .

دیگر از مراسم بسیار کهن ایرانی مربوط به نوروز، که تا این اواخر هم در میان زردشتیان رواج داشت آب تنی کردن دختران یا کره زردشتی در دریاچه هامون بود.

صد کر بگید هشتن از کتاب های مهم پیش از اسلام است که به روزگار ما رسیده. در این کتاب چنین آمده است که سه نطفه از زردشت، حجت مراقتایزد آناهیته (یا ناهید) فرشته آب ها (در دریاچه کسه اووه) که همین دریاچه هامون در سیستان باشد) نگهداری می شود نزدیک این دریاچه کوهی است به نام بوه خدا که گروهی از پارسیان آنجا زندگی می کنند. گروه هر سال در نوروز و مهرگان دوشیزگان باکره را می فرستند تا در آن دریاچه آب تنی کنند زیرا زرتشت خبر داده است که موعود آن سه گانه مزداستنه - یعنی هوشیدرو و هوشیدرماه و سوسینانت - با آستن شدن دختران ایشان از این سه نطفه به دنیا خواهند آمد.

من نمی دانم منطبق به ما اجازه می دهد که برای رهائی از ظلم مزمنی که به کشورمان می رود دست روی دست بگذاریم و در انتظار ظهور این موعودان سه گانه به همین اکتفا کنیم کسه دختران مان. را برای بار برداشتن از این سه نطفه مقدس به دریاچه مربوطه بفرستیم یا نه. در بحث دیگر مذاهب نیز که هر یک ظهور موعودی را بشارت داده اند وارد نمی شوم. همین قدر عرض می کنم که از بابت نطفه زردشت، برای آناهیته فرشته آب ها و برای حضرت زردشت صاحب نطفه و برای کدجماعت زرتشتیان واقعا و از ته دل متأسفم. آخر می دانید که بر اثر بلاهت و حماقت ذات همایونی در ساله رود هیرمند، دریاچه هامون سیستان به کلی خشکید و زابلی هائی که زندگی شان به نحوی با این دریاچه بستگی داشت به عنوان کارگر روزمزد و روستائی خوش نشین بی زمین به نواحی کرکان و کنبه قاپور کوچیدند. من شخصا زندگی این تیره روزان را از نزدیک مشاهده کرده ام. فاجعه به اصطلاح زندگی این جماعت از هموطنان زحمتکار ما یکی از دلریزکننده ترین مظاهر فقر و بی کسی، یکی از دلریزکننده ترین مظاهر نومیدی مطلق را به نمایش می گذارد.

به هر حال دیگر دریاچه هامونی در پهنه روزگار وجود ندارد. ممکن است برای شما این سوال پیش بیاید که اکنون تکلیف دین زرتشت با موعودان سه گانه اترچه می شود و حالا که دیگر دریاچه مقدس هامون وجود ندارد آناهیته وظیفه آسمانی اش را چه گونه انجام خواهد داد و با نطفه های سه گانه زرتشت چه خواهد کرد؟

من نمی دانم. برای این مشکل لابد موعودان زرتشتی در آتشکده هاشان تصمی خواهند

گرفت و به احتمال زیاد اناهیته، آن نطفه های مقدس را به یکی از کلینیک های آستنی از راه تلقیح مصنوعی انتقال خواهد داد . اما یک نکته ای در این جا هست : در اسناد زرتشتی بارها و بارها به دوره تسلط اهریمن بر کسره، ایرانشهر نیز اشاره شده است . اهریمنی که به اعوره مزده طغیان می کند و به تباہ کردن آفریده های ایزدی می پردازد ، رنج و آسیب و غم و درد پدید می آورد و خاک را به خون زیباترین انسانها رنگین می کند لیکن بر صبق همین اسناد سرانجام سوشیانت، پسر خواهد کرد و اهرمین را از تخت بیدادش بریزد و زیر خواهد کشید . کیرم من می گویم که این سوشیانت دیگر از نتایج زرتشت نیست : صاعقه خشم ملتی است که علیرغم تمامی توطئه هایی که در طول سال ها و قرن ها برای بی خیر ماندن و ناآگاهی انقلابی او ، ناآگاهی طبقاتی او حیده اند بیدار شده است و ما شد ، ناسفانه در این سوی جهانیم هر چه چند گاهی قریب بیدار باش او را در غشغشه سلسله ها می شنویم . غریبی که دستیاران اهریمن با همه تلاش و کوشش خود نمی توانند خاموش کنند ، و که هر بار بعد آسا تر بر می آید ، و که هر بار با طنینش انگیزه بیداری خفتگان بیشتری میشود .

پس نوروز ما نوروز سلطانی نیست ، نوروز جمعی نیست ، نوروز ما تحویل آفتاب به برج حمل نیست ، نوروز ما امروز و امشب نیست .

نوروز ما روزی است که بساط ننکین سلطنت در ایران به زباله دان تاریخ پیرادبار شاهنشاهی افکنده شود . نیروهای آگاه ملت ما ، در سالی که گذشت ، دست در دست ، با قدرتی که بیچارگی و اتحاد کلمه همه مبارزان و آزادیخواهان هموطن ما - علیرغم اختلاف نظر ها و اختلاف مسلک ها و اختلاف مشرب ها به وجود آورده است در راه رسیدن به چنان نوروزی کام های جستجو برداشت . ملت ما در سالی که گذشت به راه تحقق آزادی و استقلال خویش نزدیک به یانصد تن از بهترین جوانان خود را قربانی داد .

من پیشنهاد می کنم با احترامی عمیق بر یا بایستیم و به افتخار آن شهیدان از جان گذشته که در تهران و قم و اصفهان و تبریز و دیگر شهرهای ایران با خون جوشان شان حماسه آفرید هاند ، در آستانه سالی که آغاز می شود یک دقیقه سکوت کنیم .

روزی ما دوباره کیوترها مان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت .

روزی که کثرین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری ست .

روزی که دیگر درهای خانه را نمی بندند

قل

افسانه می ست

و قلب

برای زندگی بس است .

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است

تا توبه خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی ،

روزی که آهنگ هر حرف

زندگی است

تا من به خاطر آخرین شعر

رنج جست و جوی قافیه نبرم .

روزی که هر لب ترانه می ست

تا کثرین سرود بوسه باشد ،

روزی که تو بیایی

برای همیشه بیایی

و مهربانی با زیبایی یکسان شود .

روزی که ما

دوباره

برای کیوترهایمان دانه بریزیم .

و من آن روز را انتظار می کشم

حتی روزی

که دیگر

نباشم !

سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا

عضو کنفدراسیون جهانی

IRANIAN STUDENTS ASSOCIATION
IN THE UNITED STATES

LS.A.U.S. P.O. BOX 4809F BERKELEY
CA. 94704 USA

CONFEDERATION OF **I**IRANIAN **S**TUDENTS